

خلاصہ انقلاب مشروطہ

از آغاز تا انجام



پہنچان اخباری

خلاصہ انقلاب مشروطہ

(از آغاز تا انجام)

بہمن انصاری



سرشناسه	: انصاری، بهمن، ۱۳۶۸.
عنوان و نام پدیدآور	: خلاصه انقلاب مشروطه (از آغاز تا انجام) / تألیف: بهمن انصاری.
مشخصات نشر	: تهران، آرون، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	: ۵۲ ص.
شابک	: ۰ - ۱۴۲ - ۳۱۷ - ۶۲۲ - ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
موضوع	: انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴ - ۱۳۲۷ق.
موضوع	: Constitutional Revolution, 1906-1909
موضوع	: ایران - تاریخ
موضوع	: Iran - History
رده‌بندی کنگره	: DSR ۱۴۰۷
رده‌بندی دیویی	: ۹۵۵ / ۰۷۵
شماره کتابخانه ملی	: ۹۲۹۳۳۳۰



خلاصه انقلاب مشروطه (از آغاز تا انجام)

تألیف: بهمن انصاری

ناشر: انتشارات آرون

چاپ اول: ۱۴۰۲

چاپ صدف: ۱۱۰۰ نسخه

۷۵۰۰۰ تومان

نشانی: میدان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان وحید نظری
 نرسیده به خیابان منیری جاوید، پلاک ۱۰۵، واحد ۳ تلفن: ۵۱ - ۶۶۹۶۲۸۵۰
 وبسایت: www.Arvanashr.ir

۰ - ۱۴۲ - ۳۱۷ - ۶۲۲ - ۹۷۸

فهرست مطالب

۵.....	مقدمه
۷.....	پیش از مشروطه
۱۱.....	آغاز بیداری توده
۱۹.....	ندای مشروطه‌خواهی
۲۹.....	پیروزی مشروطه و تشکیل مجلس شورای ملی
۳۸.....	به توپ بستن مجلس و آغاز استبداد صغیر
۴۱.....	ستارخان و احیای مشروطه
۴۷.....	فتح تهران، برکناری محمدعلی شاه و پیروزی نهایی مشروطه
۵۲.....	کتابنامه

چنانچه مایل بودید، می‌توانید هزینه کتاب را از طریق
شماره کارت زیر مستقیماً برای نویسنده، واریز فرمایید:

۵۱۴۴ ۸۹۶۵ ۲۹۱۰ ۵۰۲۲

بانک پاسارگاد به نام بهمن انصاری

کلیهٔ مبالغ واریزی، صرف امور خیریه خواهد شد.

مقدمه

بی‌گمان یکی از مهمترین بخش‌های ایران که تأثیر مستقیمی نیز بر اوضاع و احوال کنونی ما دارد، تاریخ مشروطه است.

این انقلاب بزرگ زمانی روی داد که ایران به کشوری فراموش‌شده در عرصه بین‌الملل تبدیل شده بود. جهان به‌طور کلی فراموش کرده بود که ایران همان گهواره تمدنی است که در دوران «مادها»، «هخامنشیان»، «اشکانیان» و «ساسانیان» فروزندهٔ فرهنگ و تمدن در روزگاران تاریک بود. حکومت‌های محلی و کوچک و بزرگی که توسط ایرانیان و ترک‌ها پس از اسلام برپا شدند، عمدتاً ناپایدار بودند و تنها پس از کشتارهای مغولان و نابودی دستگاه خلفای عباسی و برچیده شدن بساط اسماعیلیان، زمینه‌ای آماده شد تا کمابیش هزار سال پس از نابودی ساسانیان، دولت فراگیر «صفویه» روی کار آمده و مقدمات یکپارچه‌سازی ایران را فراهم کند. این روند در زمان پادشاهی «نادرشاه افشار» به اوج خود رسیده و این واپسین فراز ایران، پس از اسلام بود.

در روزگار قاجار که روس و انگلیس مشغول مکیدن منابع ایران‌زمین بودند، شاهان «قاجار» برای حفظ قدرت و سلطنت، سرگرم بذل و بخشش خاک کشور بودند و تودهٔ مردم نیز در ناآگاهی و خاموشی به سر می‌بردند. «استعمارِ غرب» با اشتیاق زیاد مشغول بهره‌برداری از این موقعیت بود و بیشتر مردم نیز از این رویدادها مطلع نبودند. در کنار به

اوج رسیدن استعمار در ایران، در اواخر نیمه اول سلطنت قاجارها، نخستین جنبش‌های مردمی آغاز شد. این رویدادها همزمان با پادشاهی «ناصرالدین‌شاه» و آغاز بیداری ایرانیان از خواب دراز غفلت بود که سال‌ها بعد، تبدیل به یکی از بزرگ‌ترین انقلاب‌های تاریخ معاصر جهان و موجب شگفتی و حیرت جهان گردید.

بی‌گمان آگاهی درباره تاریخ مشروطه، به دلیل نزدیکی به عصر حاضر و تأثیرات مستقیم آن بر زندگی امروز ما، از مهمترین وظایف هر ایرانی است. با وجودی که منابع و مآخذ برای این برهه حساس تاریخی بسیار زیاد و قابل دسترس است، ولی چیزی که مانع از مطالعه و آگاهی جوان ایرانی در مورد این بخش مهم از تاریخ ایران می‌شود؛ وفور رویدادها و گستردگی و پراکندگی بیش از حد وقایع و نتیجتاً صفحات بسیار طولانی کتب مربوطه است.

لذا در این کتاب، کوشش کرده‌ام با در نظر داشتن کمبود زمان جامعه در عصر حاضر، سراسر رویدادهای مهم تاریخ مشروطه را بدون توضیحات اضافی و در عین حال، جامع و کامل، از نخستین تکان‌ها و پیش‌لرزه‌های مردمی تا آغاز شورش‌ها و به فرجام رسیدن انقلاب مشروطه، بازگو نمایم تا دوستداران تاریخ با صرف کمترین زمان ممکن، آگاهی جامع و کاملی از این برهه حساس و بسیار مهم تاریخی، به دست آورند.

بهمن انصاری

تابستان ۱۴۰۲

پیش از مشروطه

سرزمین ایران پس از اسلام، با همه فرازها و فرودها، برپایی دولت‌های ملی موقت و تحمل تاخت‌وتازهای بیگانگان، سرانجام با روی کار آمدن «صفویه»، توانست با برپا ساختن موجودیت سیاسی، اجتماعی، جغرافیایی و ایجاد یک دولت مرکزی نیرومند؛ یک‌بار دیگر در شمار یک کشور مستقل قرار گیرد. سپس در زمانی که خورشید صفویه رو به غروب کردن نهاد، این میراث بزرگ را «نادرشاه افشار» در دست گرفت و در زمان کوتاهی، چنان شکوهی به آن بخشید که در تاریخ ایران پس از اسلام، بی‌مانند بود.

پس از مرگ نادرشاه، «کریم‌خان زند» و جانشینانش نگاهدار شوکت ایران شدند و کوشیدند تا از اعتباری که نادر برپا ساخته بود کاسته نشود. ولیکن با برافتادن این خاندان، هر آنچه شاه افشار برای نیرومند ساختن به کار برده بود، از میان رفت، کاسته شدن قدرت و عزت ایرانی با شتاب دنبال شد و در زمان پادشاهی قاجاریان، به دلیل پیشرفت جهان و ساکن ماندن ایران، کشور بسیار ناتوان شده و آوازه خود را از دست داد.

در طول نیم‌قرن، حدّ فاصل مرگ کریم‌خان زند (۱۵۸ خورشیدی) تا مرگ «فتحعلی‌شاه قاجار» (۱۲۱۳ خورشیدی)، گوناگونی‌های شگرفی در اروپا پدید آمد. انقلاب فرانسه، پیدایش ناپلئون، جنبش توده‌ها، پیشرفت سلاح‌های آتشین و... زمینه‌ساز پیشرفت و دگرگونی‌های شگفت‌آور در

جهان گردید اما همزمان، در ایران شیوه سنتی اداره کشور به دست قجرها دنبال می شد و روز به روز نیز اوضاع بدتر می شد.

در کنار این رویدادهای جامعه جهانی، آوردگاه استعماری دول اروپایی در آسیا به اوج خود می رسید. اروپاییان در کنار سرزمین های آمریکایی و آفریقایی، آسیا را نیز مورد استعمار قرار داده و از جزایر جنوب شرقی تا سرزمین های کهنسال غربی قاره بزرگ را به تدریج مورد بهره کشی قرار می دادند. غربیان که پیش تر و در زمان صفویه، پس از یک ورود کوتاه به جنوب ایران، به خوبی به وسیله «شاه عباس کبیر» از کشور بیرون رانده شده بودند و در زمان حکومت نادرشاه افشار نیز مرزهای ایران را مستحکم و بسته دیده بودند، با برافتادن زندیان و پیدایی هرج و مرج و متعاقب آن، روی کار آمدن قاجاریان، موقعیت را مناسب دیده و با جدیت بیشتری برای تقسیم ایران نقشه کشیدند. طولی نکشید که روس ها در شمال و انگلیسی ها در جنوب ایران حریصانه سرگرم بلعیدن منابع ایران زمین شدند. پادشاهان قاجار نیز بدون توجه به آنها در کاخ های خویش نشسته و همچنان خود را قدرتی بزرگ می پنداشتند!

شکست های پی در پی فتحعلی شاه در برابر روس ها و «محمدشاه» و «ناصرالدین شاه» در برابر انگلستان، خسارات فراوانی بر پیکر ایران زمین وارد آورد و مرزهای ایران را کوچک و کوچک تر کرد، لیکن ناراحت کننده تر آن بود که این شکست ها با همه بدبختی هایی که در پی داشت اما موجب بیداری قجرها و ملت ایران نمی شد.

در این میان، بزرگ مردانی بودند که برای بیداری ایران، کوشش های خستگی ناپذیری را انجام دادند. از آن جمله، «میرزا ابوالقاسم قائم مقام»

وزیرِ کاردان محمدشاه بود که کوشش‌هایی برای سامان دادن به اوضاع کشور انجام داد ولی در جریان توطئه‌های پشت پردهٔ درباری، پیش از به نتیجه رساندن اقدامات اصلاحی خود، به فرمان شاه کشته شد.

در زمان ناصرالدین‌شاه نیز اقدامات مدبرانه و هوشمندانه «میرزاتقی‌خان امیرکبیر» با وجود موفقیت نسبی و مقطعی و روند خوبی که داشت، به نتیجهٔ قطعی نرسید. درباریان بی‌کفایت و ناکارآمد، تصویر او را چنان در پیش شاه قاجار مخدوش کردند که توانستند فرمان قتل این بزرگ‌مرد را از او دریافت کنند.

ساخت مدرسه دارالفنون، انتشار روزنامه وقایع اتفاقیه، مبارزه با رشوه‌خواری، قطع دریافت‌های بی‌حساب و کتاب شاهزادگان، حذف القاب و عناوین، گسترش مناسبات بین‌الملل، اصلاحات اجتماعی، مبارزه با الوات و قمه‌کش‌ها و مزاحمین محلی، اصلاح وضعیت چاپارخانه دولتی، سر و سامان دادن به ارتش، اصلاحات مذهبی به ویژه منع قمه‌زنی و اصلاح روضه‌خوانی و... از مهمترین اقدامات او بود.

پس از امیرکبیر، «میرزا حسین خان سپهسالار» که مردی کاردان بود و مدتی نیز در ترکیه و اروپا زندگی می‌کرد و با شیوه زندگی جوامع مدرن آشنایی داشت؛ توسط شاه برای نخست‌وزیری برگزیده شد.

او که می‌دانست برای پیشرفت ایران باید اقدامات بنیادین و زیرساختی انجام شود، نخستین گام برای مدرن‌سازی بخش‌های اجرایی کشور را با پدید آوردن ۹ وزارتخانه از قرار: وزارت خارجه، وزارت داخله، وزارت جنگ، وزارت مالیات، وزارت عدلیه، وزارت تجارت و زراعت، وزارت علوم، وزارت فواید و وزارت دربار آغاز کرد. پیش‌تر، شاه و صدراعظم در همه امور دخالت می‌کردند اما با این شیوهٔ نوین، هر وزارتخانه به‌طور به

بخش مربوط به خود می‌پرداخت و تنها برای کنترل امور، به صدرالاعظم توضیح و پاسخ می‌داد. همچنین اصلاحاتی از قبیل طرح‌ریزی ایجاد راه‌آهن، کنترل حکمرانان شهرها، مبارزه با رشوه‌خواری و فرستادن شاه به اروپا برای آشنایی با جهان نو، از دیگر مقامات سپهسالار برای بیرون آوردن کشور از اداره سنتی بود.

اما شوربختانه او نیز اسیر دسیسه توطئه‌گران درباری شد. دشمنان وی در دربار که وجود او را مانعی برای ریخت‌وپاش‌ها و فسادهای مالی خود می‌دیدند، آغاز به تحریک روحانیون - که در آن زمان جایگاه ویژه‌ای در میان مردم داشتند - کردند و با این مغلطه که سپهسالار آهنگ ضد اسلامی کردن ایران و اروپایی کردن مملکت را دارد، از روحانیون برای فشار بر شاه بهره جستند و نهایتاً مقدمات برکناری او را فراهم آوردند. پس از میرزا حسین خان سپهسالار، افرادی چون «میرزا ملکم‌خان» و «سید جمال‌الدین اسدآبادی» نیز کوشیدند تا اقداماتی برای پیشرفت ایران (به ویژه برای بیداری توده) انجام دهند که هیچ‌یک به موفقیت کامل دست نیافتند.

هر چند این سلسله اقدامات، یکی پس از دیگری شکست خورد و افراد کاردان، پیایی کشته یا برکنار شدند، اما زمینه‌ای را ایجاد کرد تا جرقه‌هایی در میان افکار عمومی پدیدار شود و از میزان ناآگاهی و جهالت ایرانیان کاسته شده و ملت را برای قیام بزرگ بر علیه استبداد و خودکامگی آماده سازد.

آغاز بیداری توده

در نیمه دوم سده سیزدهم خورشیدی، «ناصرالدین شاه» با بی‌خردی، تحریکِ مزدورانِ درباری و بدون توجه به گوشزدهای دلسوزان کشور، آغاز به دادن امتیازهایی به دولت‌های انگلیس و روس کرد.

تا پیش از این امتیازها، مردم و عوام با سیاست بیگانه بودند و تأثیر چندانی در رویدادهای مملکت نداشتند؛ لیکن چون امتیازاتِ اخیر، پای بیگانگان را به ایران باز می‌کرد، مردم اندکان‌دک خطر را دریافته و به رهبری روحانیونِ مذهبی، واکنش‌هایی نشان دادند.

در حالی که روند آگاهی مردم به آهستگی دنبال می‌شد، در سال ۱۲۶۹ خورشیدی، یکی از ننگین‌ترین قراردادهای تاریخ ایران به امضاء رسید و بر پایهٔ آن، حق انحصاری فروش توتون و تنباکوی سراسر کشور به مدت پنجاه سال به یک انگلیسی به نام «تالبوت» واگذار شد. در مقابل این بذل و بخششِ شاهِ قاجار، تالبوت و کمپانی انگلیسی نیز سخاوتمندانه پذیرفتند تا هزینه سفر بعدی شاه به فرنگ را تقبل کنند! بدین ترتیب تالبوت مختار شد تا توتون و تنباکو را از زارعان خریده و با هر میزان قیمتی که صلاح می‌دید، به مردم به فروش برساند.

این پیمان‌نامهٔ شگفت‌انگیز، به اندازه‌ای تحقیرآمیز بود که بی‌درنگ سر و صدای کشاورزان، بازرگانان، روحانیون و مردم را بلند کرد. جرقهٔ اعتراض‌ها در شیراز خورده شد و در آذربایجان به اوج خود رسید. مردم تبریز به خیابان‌ها ریختند و اعلامیه‌های مربوط به کمپانی جدیدِ فروش تنباکو را از همه‌جا زدودند و جای آنها، نوشته‌های محرّک و شورآمیزی

چسباندند. «مظفرالدین شاه» پسر و ولیعهد ناصرالدین شاه که در این زمان در تبریز اقامت داشت، از پیشکارِ تبریز خواست تا به مردم سخت گرفته و این اعتراضات را سرکوب کند اما او نپذیرفت و استعفا داد. پس از تبریز؛ مشهد، اصفهان و سپس تهران به جنبش درآمدند و واکنش‌های سختی نسبت به این قرارداد شرم‌آور نشان دادند. شاه ابتدا با زور و سپس با چرب‌گویی کوشید تا معترضین را آرام کند اما موفق نشد.

سرانجام با فتوای یکی از روحانیونِ پرنفوذ، «آیت‌الله میرزای شیرازی» مبنی بر حرام بودن استعمالِ توتون و تنباکو، تقریباً همهٔ مردم به گونهٔ شگفت‌آوری اقدام به تحریم دخانیات کردند و به شکل یکپارچه، خرید و فروش قلیان و چُپُق را در سراسر کشور متوقف کردند. این اقدام همه‌گیر و ناگهانی، چنان عجیب بود که بیگانگان را نیز به حیرت واداشت.

شاه کوشید تا با زور و چماق، نسبت به این نخستین جنبشِ یکپارچهٔ مردمی، واکنش نشان بدهد و به هر شکل ممکن، مخالفان را سرکوب کند. در جریان این سرکوب‌ها هفت نفر از مردم کشته و بیش از بیست نفر زخمی شدند. این درگیری‌ها و کشتار، زمینهٔ سرسخت شدن مردم را فراهم آورد و ملت در خواستهٔ خود به اندازه‌ای استوار شدند که سرانجام شاه وادار به عقب‌نشینی شده و پیمان‌نامه تالوت را لغو کرد.

این پیروزی بزرگ و یکپارچه شدن مردم، نخستین جنبش و نهضتِ مردمی بود که توده را به یک خودباوری رساند و آماده حضور و دخالت در رویدادهای بعدی کشور کرد.

دوران پنجاه ساله سلطنت ناصرالدین شاه را می توان دوران «رنسانسِ ناخواسته ایران» نامید. رابطه و پیوستگی میان ایران و اروپا در این زمان افزون تر گشت و تلگراف و تلفن و پست خانه و چراغ گاز به واسطه این آشنایی وارد ایران گردید. همچنین با اقداماتی نظیر ساخت دانشگاه دارالفنون و چاپ روزنامه وقایع اتفاقیه از امیرکبیر و شیوه اروپایی کردن سبک وزارتخانه ها از میرزا حسین خان سپهسالار که پیش تر انجام گرفته بود؛ افکار عمومی از سکون و سکوت خارج شده و آبهستن تحولات بزرگ تری می شد.

با مرگ ناصرالدین شاه در سال ۱۲۷۵ خورشیدی و بر تخت نشستن مظفرالدین میرزا فرزند او، فصل تازه ای از تاریخ ایران زمین آغاز شد. مظفرالدین شاه فردی بی کفایت، بی مسئولیت و بیمار بود. در آغاز سلطنت، سِمَت صدراعظمی را به «امین الدوله» که فردی نیکومنش بود، سپرد. لیکن پیش از آنکه این نخست وزیر شایسته اقدامات خود را به سرانجام برساند؛ همچون دیگر وزرای بزرگ پیشین، درگیر دسیسه های درباری شده و برکنار گشت. مظفرالدین شاه به جای او، «امین السلطان» را که از فاسدترین مردان دربار بود، بر مسند وزارت گماشت. از این پس امین السلطان با لقب «اتابک اعظم» زمام امور مملکت را در دست گرفت. اتابک در گام نخست، برای تأمین هزینه ها و به دست آوردن پول؛ به ویژه برای سفر شاه به فرنگ، با روس ها وارد مذاکره شد و با دادن امتیاز بهره برداری از گمرک های شمالی ایران به مدت هفتاد و پنج سال، مبلغی را به عنوان وام از آنها دریافت کرد! با دریافت این وجه، نخست مقداری از بدهی وام های قبلی پرداخت شد و سپس شاه و اتابک و جمع کشیری از

اطرافیان، در روز ۲۳ فروردین ۱۲۷۹، به اروپا رفته و به گردش و تماشای پرداختند و پس از بریز و بیاش‌های بسیار و با خرج‌های شخصی و تمام کردن پول‌ها با کیسه تهی به کشور بازگشتند!

با پخش شدن این خبر و آگاهی مردم از دادن امتیاز به بیگانگان برای خوشگذرانی شخصی شاه، موجی از نارضایتی در میان توده پدیدار شد. مردم این بریز و بیاش‌های نابخردانه را از چشم اتابک می‌دیدند و به سختی از او بیزار شدند.

روزها و ماه‌ها سپری می‌شد و هر روز نفرت و انزجار مردم از بی‌خردی‌های شاه و دسیسه‌های اتابک بیشتر و بیشتر می‌شد.

سه سال پس از سفر نخست مظفردالدین‌شاه به فرنگ، در حالی که مردم آگاه‌تر شده و بیش از پیش از وضع موجود ناخشنود بودند، شاه و اتابک بدون اعتنا به اعتراضات، بر آن شدند تا بار دیگر برای گردش و تفریح عازم اروپا شوند. این بار نیز با خالی بودن خزانه، دست به دامن روسیه و برای تأمین مخارج این سفر، در ازار واگذار کردن یک راه شوسه از جلفا و تبریز تا قزوین و تهران به دولت روسیه، وامی از آنها دریافت کردند و در ۲۲ فروردین ۱۲۸۲، سفر شش‌ماهه به اروپا را آغاز کردند.

با این سفر، سر و صدا و اعتراضات توده ملت به اوج خود رسید. مردم از دادن این امتیازات احمقانه و بذل و بخشش خاک کشور برای سفرهای تفریحی و شخصی شاه و اتابک، به شدت ناخشنود بودند و این بار با جدیت بیشتری به پا خاسته و اعتراضات خود را ادامه دادند.

در یزد شورش‌های گسترده‌ای به وقوع پیوست و مردم به نشانه نارضایتی، تعداد زیادی از بهاییان را با فرمان روحانیون وقت، کشتند. در

تابستان این بهایی‌کشی به اصفهان رسید. در همین زمان در تبریز نیز یکی از روحانیون در هنگام عبور از جلوی میکده‌ای مورد توهین فردی مَسْت قرار گرفت که این پیشامد به تجمع روحانیون منجر شد. در ادامه، مردم درگیری‌هایی با «موسیو نوز» بلژیکی و همراهانش - که پیش‌تر اداره گمرکات ایران از سوی شاه به آنها واگذار شده بود- را آغاز کردند. همزمانی این رویدادها با ناخشنودی عموم از دادن امتیازهای زیاد به روس‌ها و ناراحتی مردم از شاه و اتابک، باعث شد تا جنبش به اوج خود رسیده و تجار و بازرگانان و کاسب‌ها، بازار را تعطیل کنند. در جریان این اعتراض‌ها، میکده‌ها و مهمان‌خانه‌ها تاراج شدند و کارگزار بلژیکی گمرک تبریز نیز موقتاً اخراج گردید. درگیری‌ها پس از بازگشت شاه به ایران نیز دنبال شد.

سرانجام تداوم و استمرار مخالفت‌ها باعث شد تا مظفرالدین‌شاه اتابک را عزل کرده و چندی پس از آن «عین‌الدوله» را به مقام نخست‌وزیری بگمارد.

عین‌الدوله در آغاز به وارونِ اتابک رفتار می‌کرد. او با روحانیون همراه شد و ظاهراً به خواست عموم، پروای بیشتری نشان داد. وی می‌کوشید تا بدین‌گونه محبوبیت بیشتری در میان افکار عمومی به دست آورد.

همه چیز برای مدتی نسبتاً به سوی بهبودی و آرامش پیش می‌رفت تا آنکه دو دسته از طلبه‌های مدارس تهران بر اثر اختلافات شخصی با قمه و قداره به جان هم افتادند و فتنه‌ای به راه افتاد. عین‌الدوله تعدادی از آنها را بازداشت و به سختی تنبیه کرد. با این دستگیری، مردم بدون توجه به کار ناپسند روحانیون؛ به خاطر حساسیتی که مسائل مربوط به

دین داشتند، در تهران خروشی شکل گرفت و در زنجان نیز برای مدتی کوتاه، بازارها بسته شد.

چندی پس از آن نیز هنگامی که دولت، پیمانی گمرکی با روس‌ها منعقد کرد و به صاحبان صنایع پارچه‌بافی، افزارسازی، بافندگی و همچنین تجار و بازرگانان این قشر، زبان رساند، ناراضایتی اقتصادی نیز بر اوج گرفتن اعتراضات دامن زد. این سلسله وقایع روزبه‌روز بر خشم مردم می‌افزود و باعث می‌شد تا عین‌الدوله نیز چون اتابک مورد انزجار مردم قرار گیرد.

در این سال‌ها کمابیش روزنامه‌ها، دبستان‌ها و مکتب‌ها نیز بیشتر شده و آگاهی و دانش مردم- هرچند به کُندی- رو به پیشرفت بود.

مدتی پس از این وقایع پیاپی، در محرم ۱۲۸۳ خورشیدی، اتفاقی بسیار مهم پیش آمد و دو تن از بزرگ‌ترین و بانفوذترین روحانیون وقت، «آیت‌الله سیدمحمد طباطبایی» و «آیت‌الله بهبهانی» برای بیرون راندن بلژیکی‌های مسلط بر گمرک، به زیر کشیدن عین‌الدوله و مبارزه با خودکامگی و ستم‌ورزی دستگاه قاجاری، با هم همگام شدند. این اتفاق بسیار مهم بود و این دو سید بعدها تا رسیدن به هدف نهایی، در کنار هم نقش به‌سزایی در پیروزی جنبش مشروطه داشتند.

در پیرامون همین زمان‌ها، گروهی از بازرگانان که از بدرفتاری بلژیکی‌های گمرک به ستوه آمده بودند، در کنشی مشترک، بازار را بسته و در حرم شاه‌عبدالعظیم تحصن کردند و بست نشستند.

عین‌الدوله برای حل این موضوع، انجمنی برپا ساخت که نمایندگان بازرگانان در یک‌سوی آن و کارگزاران بلژیکی گمرکات در دو سوی دیگر

آن باشند بودند. آن روز در آن انجمن آشکار شد که بلژیکی‌ها در قیمت‌ها دست برده و دست به کلاهبرداری‌های بزرگی زده‌اند. موسیو نوز که دست خود و هموندانش را رو شده می‌دید، پرخاش کرد و با فحاشی و توهین به ایرانیان، جلسه را بر هم زد. این رایزنی با وجود نتیجهٔ روشنی که داشت، نافرجام ماند و عین‌الدوله نیز هیچ اقدامی برای برکناری بلژیکی‌ها یا جبران خسارت بازرگانان انجام نداد.

روزها گذشته و تقابل هر روز مردم با حکومت بر سر مسائل گوناگون، شکاف میان ملت و دربار را بیشتر می‌کرد. مظفرالدین‌شاه در خرداد ۱۳۸۴، برای بار سوم به سفر اروپا رفت.

چندی پس از رفتن شاه به فرنگ، روس‌ها در پشتِ بازارِ کفشدوزانِ تهران، مدرسه‌ای متروکه و گورستانی بلااستفاده را برگزیدند و بر آن شدند تا آن را خریده و ساختمانی برای تأسیس بانک در آنجا بسازند، چون آن مدرسه، پیش‌تر در اختیار طلاب قرار داشت به نزد آیت‌الله طباطبایی رفتند و خواستار خرید آن شدند.

طباطبایی که می‌دانست ساخت این بانک باعث تکیهٔ بیشتر دولت به عناصر بیگانه خواهد شد، زمین را موقوفه و گورستان را دارای حرمت و غیرقابل فروش خواند. ناچار روس‌ها به نزد افراد دیگری رفتند و با پرداخت مبالغی کاری کردند که آن زمین به روس‌ها فروخته شود. اندک زمانی پس از آن، روس‌ها کار ساخت بانک را آغاز کردند.

با آگاه شدن روحانیون از فروش زمین‌های موقوفه و تخریب گورستان توسط روس‌ها، بی‌درنگ موجی از اعتراض‌ها آغاز شد. آیت‌الله طباطبایی صراحتاً ساخت و ساز در گورستانِ مسلمانان را غیرشرعی

خواند. همزمان با این کشمکش‌ها نیز خبری در میان مردم پخش شد که روس‌ها استخوان‌های زنی را پیدا کرده‌اند که به تازگی دفن شده و آن را به همراه استخوان‌های اجساد قدیمی به درون چاهی در آن نزدیکی ریخته‌اند.

با همه‌گیر شدن این آگهی، روحانیون و مردم معترض به سوی ساختمان بانک یورش بردند. کارگران با دیدن بی‌شمار مردم خشمگین، به شدت ترسیده و گریختند. مردم نیز به سوی ساختمان یورش برده و در کمتر از دو ساعت، آنجا را با خاک یکسان کردند.

همزمان در شهرستان‌ها نیز روزبه‌روز وقایعی پیش آمده و بر خشم و درگیری مردم با دولت مرکزی می‌افزود. در قزوین به خاطر اهانت به یک روحانی، شورش‌هایی پا گرفت و در سبزوار در جریان رویدادی، مردم سر و صدایی به راه انداختند. رویدادهای کم‌اهمیت‌تری نیز در کرمان پیش آمد. این اتفاقات پیاپی به جسورتر شدن مردم می‌انجامید.

در طی چهار ماه حضور مظفرالدین‌شاه در اروپا، افزون بر این رخدادها، در تهران شرایط مناسبی پدید آمد تا آیت‌الله بهبهانی با برگزاری جلسات سخنرانی پی در پی، نفوذ خود میان مردم را بیشتر کرده و پایگاه نیرومندی برای خود بسازد.

ندای مشروطه‌خواهی

پس از ماه رمضان ۱۲۸۴ خورشیدی، قند در تهران گران شد. دلیل آن درگیری بین روسیه و ژاپن و کمتر شدن واردات قند توسط روس‌ها بود. «علاءالدوله» حاکم تهران بدون نگرستن در رویدادهای پیش‌آمده و گران‌فروشی روس‌ها، دستور داد تا تنی چند از بازرگانان خوشنام تهران را دستگیر کرده و در ملاء عام چوب زدند. این کار علاءالدوله به اندازه‌ای کاسبان، بازرگانان و بازاریان تهران را خشمگین کرد که به نشانه اعتراض، همه دست از کار کشیدند و بازار را تعطیل کردند.

مردم نیز از بازرگانان حمایت کردند و همگام با آنها، به سوی «مسجد شاه» در بازار تهران سرازیر شدند و تجمع کردند. در جریان این تجمعات که به مدت چند روز پشت سر هم دنبال شد، کم‌کم خواسته‌های مردم خط مشخصی به خود گرفت که مهمترین آن درخواست برای تأسیس «عدالت‌خانه» بود.

اما امام جمعه مسجد شاه و شیخ فضل‌الله نوری - که هر دو منفعت‌طلب بودند، گاهی بنا بر مصلحت شخصی با مردم و گاه با دولت همگام می‌شدند - با خط گرفتن از علاءالدوله، مزدورانی را در میان مردم درون مسجد کردند و با برنامه‌ای از پیش ساخته دعوایی به راه انداختند و طرفداران دو سید آیت‌الله طباطبایی و بهبهانی را مورد اهانت و ضرب و شتم قرار دادند. این رویداد باعث شد تا گروه بی‌شماری از مردم به نشانه حمایت از آنها به سوی خانه‌های دو سید رفته و تجمع کنند.

پگاه روز دیگر که همه در بیم دسیسه‌ای دیگر از علاءالدوله بودند، ناگهان دو سید بدون آگاهی قبلی به همراه مردمی که در کنارشان تجمع کرده بودند، از تهران بیرون رفته و در حرم «شاه‌عبدالعظیم» شهر ری تحصن کردند. دولت به محض آگاهی از این اقدام، کوشید تا مانع از این تحصن شود ولی موفق نشد.

در روزهای نخستین، شمار متحصنین نزدیک به هزار نفر بود. به زودی با پراکنده شدن خبر بست‌نشینی دو سید، روزبه‌روز جمعیت بیشتری از تهران، ری و حتی قم به آنجا آمده و به صف کوچندگان می‌پیوستند. افزون بر مردم عادی، بسیاری از طلبه‌ها، بازرگانان و حتی برخی شاهزادگان و درباریان معترض نیز به صف متحصنین پیوستند. جالب‌تر آنکه یکی از پسران شیخ فضل‌الله نوری نیز که خواهان اصلاح اوضاع کشور بود به کوچندگان پیوست.

عین‌الدوله که پیشرفت معترضان را می‌دید، در تهران برای عادی نشان دادن اوضاع، دستور داد بازار باز شده و هرکس که از باز کردن دکان خود سر باز زد، اموالش مصادره شود. همزمان نیز نیرنگ‌هایی برای پراکنده شدن متحصنین به کار بست اما این اقدامات او نه تنها تحصن را نشکست، بلکه نتیجه وارون داد و باعث شد تا مردم شهر ری نیز از رویدادهای پیش آمده در تهران آگاهی یابند و بازار ری را ببندند.

در طی روزهایی که تحصن ادامه داشت، مردم معترضی که در تحصن حضور داشتند کم‌کم خواسته‌های خود را مشخص کردند و سپس خواهان گفتگوی مستقیم با شاه برای بیان آنها شدند. اما نمایندگانی که در چند مرحله برای رایزنی با شاه فرستاده شدند، با کارشکنی عین‌الدوله

موفق این دیدار نشدند. سرانجام کوچندگان به وسیله سفیر عثمانی توانستند خواسته‌های خود را پنهانی و بدون آگاه شدن عین‌الدوله، به دست شاه برسانند. چند نمونه از مهمترین درخواست‌های متحصنین چنین بود:

- ۱- تأسیس عدالت‌خانه؛
- ۲- روان کردن قوانین اسلامی بر همه کشور؛
- ۳- برکناری علاءالدوله از حکمرانی تهران؛
- ۴- برکناری موسیو نوز بلژیکی از گمرک و مالیه؛
- ۵- برکناری «عسگر گاریچی» رئیس بنگاه مسافربری تهران - قم (که همواره مسافران را آزار می‌داد).

سفیر عثمانی، نامه متحصنین را به وزیر خارجه ایران داده و او نیز آن را به دست مظفرالدین‌شاه رساند. شاه تا این هنگام به دلیل کارشکنی‌های عین‌الدوله از خواسته‌های دقیق متحصنین آگاهی نداشت. عین‌الدوله که احتمال پذیرفتن درخواست‌های متحصنین توسط شاه را نزدیک می‌دید، بدون هماهنگی با شاه، به دو سید پیغام فرستاد و ادعان داشت که برای مشخص شدن نتیجه نهایی این تحصن، به سرعت کسانی را برای مذاکره و دیدار با او روانه کنند. متحصنین چهار تن از بزرگان را از میان خود برگزیده و روانه منزل او کردند. عین‌الدوله چند روزی آنها را در منزل خود نگه داشته، از آنها پذیرایی می‌کرد و به بهانه‌های گوناگون اجازه رفتن را به آنها نمی‌داد. گویا آهنگ آن را داشت که برای ضربه زدن بر کوچندگان، آن چهار نفر را به صورت پنهانی از شهر بیرون کند.

طولی نکشید که این اقدام عین‌الدوله در شهر پیچید، شورش‌هایی پدید آمد و متعاقب آن، بازار تهران بار دیگر بسته شد. اوضاع پایتخت به شدت پریشان بود. علاءالدوله حاکم تهران، نیروهایش را در حالت آماده‌باش در شهر پراکنده کرده تا از بسته شدن دکان‌ها جلوگیری کند. خود نیز شخصاً در خیابان‌ها گشت‌زنی می‌کرد. در این میان در سبزه‌میدان به جان یکی از دکان‌داران نامی - که زیر بار باز کردن دکان خود نمی‌رفت - افتاد و او را با چوب زد. این رویداد، بهانه‌ای شد تا همه دکان‌داران نیز دکان‌های خود را بسته و چون بازاریان، کار را تعطیل کنند. سپس سیل دیگری از مردمان معترض از پایتخت بیرون شدند و برای همراهی با متحصنین، روانه شاه‌عبدالعظیم شدند.

مظفرالدین‌شاه که با تعطیلی تهران و افزوده شدن شمار کوچندگان، خود را درگیر آشوب و دردسر بسیار بزرگی می‌دید، بی‌درنگ موافقت کامل خود را با خواسته‌های متحصنین ابراز کرد و برای جلب اطمینان آنها در دم دستور ساخت عدالت‌خانه را امضاء و امر کرد تا گروهی از بزرگانِ درباری به شاه‌عبدالعظیم مراجعت کنند و کوچندگان را با شکوه و پاسداری و عزت و احترام، به تهران بازگردانند.

صدور این فرمان، پیروزی بزرگی برای مردم بود. با رسیدن این پیام به متحصنین، موجی از شادی و سرور آنها را دربرگرفت. مسیر خط آهن شاه‌عبدالعظیم - تهران در آن روز رایگان اعلام شد و مردم بسیاری نیز برای پیشواز متحصنین رهسپار شدند.

هنگامی که آیت‌الله طباطبایی و آیت‌الله بهبهانی به همراه کوچندگان به تهران بازگشتند، ابتدا به دعوت شاه به کاخ گلستان رفتند. شاه آنها را مورد نوازش قرار داد. سپس به میان جمعیت بازگشته و در شادی مردم سهیم شدند. بدین‌گونه تحصن معترضان پس از یک ماه، با برآورده شدن بزرگ‌ترین خواسته آنها یعنی صدور مجوز برای ساخت عدالت‌خانه به پایان رسید. دومین خواسته آنها که برکناری علاءالدوله از حکمرانی تهران بود نیز همان شب انجام گرفت.

چند روزی پس از پایان یافتن این داستان، دو سید پیگیر ساخت عدالت‌خانه بودند اما هنوز خبری از آن نشده بود. در نامه‌هایی که آیت‌الله طباطبایی در این زمان برای عین‌الدوله می‌فرستاد، کم‌کم برای نخستین‌بار، واژه «مجلس» را به جای «عدالت‌خانه» به کار برد.

در همین روزها، در مشهد طی اتفاقاتی، شورش‌هایی شکل گرفت و حکمران مشهد دستور شلیک به معترضان را داد. برآیند آن کشته شدن چهل تن از مردم بود. چون این خبر به تهران رسید، سر و صداها بالا گرفت و مردم بیش از پیش برای تأسیس عدالت‌خانه و مجازات عاملین این رویدادها پافشاری کردند. آیت‌الله طباطبایی از فرصت بهره جست و با نوشتن نامه‌ای مهم برای مظفرالدین‌شاه، مطالبات را با جدیت بیشتری پیگیری کرد. در این نامه نیز به جای واژه عدالت‌خانه از واژه مجلس استفاده کرد. زمزمه تأسیس مجلس کم‌کم در میان توده‌های مردم شنیده می‌شد.

اما در کشاکش این رویدادها، بیماری مظفرالدین‌شاه تشدید و کم‌کم شاه قاجار افلیج شد، به گونه‌ای که جز انجام امورات شخصی، از پرداختن

به دیگر کارها عاجز بود. این اتفاق ناخوشایند باعث شد تا عین‌الدوله بیش از پیش زمام امور را در دست بگیرد.

در پیرامون این روزها دو سید هر روز در مساجد تهران به منبر می‌رفتند. در یکی از این منبرها آیت‌الله طباطبایی برای نخستین بار به صراحت از درخواست برای برپایی مجلس و تبدیل «سلطنت مطلقه» به «سلطنت مشروطه» سخن گفت.

پیچیدن واژه‌های «مجلس» و «مشروطه» در شهر، عین‌الدوله را به هراس انداخت. هنگامی که در شهر شایع شد که گروهی از مردم به صورت خودجوش؛ علیرغم مخالفت روحانیون و بزرگان، خواهان جهاد و مبارزه مسلحانه هستند، بهانه سرکوب برای عین‌الدوله مهیا شد. او بی‌درنگ نیروهای خود را در حالت آماده‌باش قرار داد، در شهر حکومت نظامی اعلام کرد و چند نفر از روزنامه‌نگاران و بزرگان مشروطه‌خواه را نیز شبانه دستگیر و تبعید کرد.

در بیستم تیرماه ۱۲۸۵ خورشیدی، فردی به نام «شیخ محمد واعظ» که هر روز در محله سرپولک تهران برای مردم سخنرانی می‌کرد و مردم را در جهت پیگیری مطالبات ترغیب می‌کرد، دستگیر شد، ولی مردم خروشیدند و با رها کردن او از دست مأموران دولتی، مانع از به زندان رفتن او شدند.

در جریان این درگیری و تیراندازی، جوانی به نام «سیدعبدالحمید» نیز کشته شد. فردای آن روز با پراکنده شدن این خبر در شهر؛ بازار بسته شد و مردم در «مسجد آدینه» تحصن کردند. عین‌الدوله برای جلوگیری از اعتصاب عمومی، نیروهای خود را در شهر پراکنده کرد و با

تهدید و ارباب، دگان داران را وادار به بازگشت به کسب و کار خود می کرد. همچنین نامه‌ای به مسجد آدینه فرستاده و از مردم خواست که به خانه‌های خود بازگردند. اما پاسخ مردم چنین بود:

«تأسیس عدالت خانه خواست مردم و دستور
شاه است و چون عین الدوله با بهانه‌گیری از اجرای
آن سر باز می‌زند، خائن به دولت و ملت است.»

عین الدوله می‌دانست که دشمنی اصلی با خود اوست. پس با کینه بیشتری سرکوب اعتراضات را دنبال کرد. ولی با تمام تهدیدها و پافشاری او، باز هم شهر در اعتصاب ماند و دگان‌ها باز نشد. وارون آن، مساجد شلوغ گشته، مراسم ختم جوان کشته شده در هر گوشه از شهر برگزار گردید و وعاظ سرگرم مرثیه‌خوانی و بدگویی از عین الدوله شدند. این تجمع تا پگاه فردا دنبال و لحظه به لحظه بر شمار مردم معترض افزوده می‌شد. همزمان عین الدوله نیز بر شمار سربازان خود می‌افزود.

از سوی دیگر، گروهی از معترضان از مسجد بیرون آمده و به سوی «چهارسو» راهپیمایی کردند که با سربازان روبرو شدند. همانگونه که انتظار می‌رفت، نیروهای دولتی و قزاق‌ها مردم را به گلوله بسته و تعدادی کشته شدند. نیروهای امنیتی در هر گوشه استقرار یافته و همه در انتظار یک جنگ بزرگ داخلی بودند.

همان شب آیت‌الله بهبهانی و آیت‌الله طباطبایی به همراه گروهی از روحانیون و طلبه‌ها به سوی «ابن بابویه» در شهر ری حرکت کردند. یک روز در آنجا ماندند و سپس عازم «قم» شدند. شیخ فضل‌الله نوری نیز

برای اولین بار با آنها همگام شد. در حین حرکت معترضان، هر جا مردم، مهاجران را می‌دیدند به آنها می‌پیوستند، به گونه‌ای که در هنگام درون شدن به شهر قم، شمار این گروه به بیش از دو هزار نفر افزایش یافته بود.

مهاجرت این گروه بزرگ باعث شد تا تهران خالی بشود و بسیاری از مشاغل تعطیل گردد. مردمی کشته شده بودند و نفرت از حکومت مرکزی به اوج خود رسیده بود و حالا دیگر لفظ «مشروطه» به صورت گسترده در دهان‌ها می‌چرخید.

دو روز پس از مهاجرت بزرگ، گروهی دیگر از مردم نیز برای ادامه دادن اعتراضات، به سفارت انگلیس رفته و در آنجا بست نشستند. این گروه درخواست‌های خود را از طریق سفرای انگلیسی برای عین‌الدوله فرستادند ولی عین‌الدوله به بدترین شکل ممکن پاسخ آنها را داد. این خود باعث شد تا مردم در تصمیم خود برای برپایی نظام مشروطه، مصمم‌تر شدند.

همزمان در گوشه دیگر ایران؛ در شهر تبریز نیز از سال‌ها پیش ناخشنودی نسبت به اوضاع سیاسی کشور به شدت دیده می‌شد. کشته شدن «میرزا آقاخان کرمانی» و یارانش، بحران نان و کم‌فروشی نانویان، جنگ‌های مسلمانان با ارمنی‌ها در قفقاز و تندخویی محمدعلی میرزا (ولیعهد و شاه بعدی قاجارها که در تبریز اقامت داشت) همه دست در دست هم می‌داد تا در روزهایی که تهران سرگرم مبارزه با شاه و دربار بود، تبریز نیز همچون انبار باروت آماده انفجار باشد. لیکن استبداد بسیار شدید محمدعلی میرزا کار را برای تبریز سخت کرده و شهروندان تبریزی

در زمینه آماده‌سازی و برپایی جنبش‌ها و شورش‌ها تا این زمان از مردم تهران چند گام عقب‌تر بودند.

با رسیدن خبر مهاجرت مردم تهران و تحصن در قم، مردم تبریز آشکارا از آنان حمایت کرده و روحانیون تبریزی در منبرهای خویش این تحصن بزرگ را تحسین می‌کردند.

محمدعلی میرزا، نایب‌السلطنه قجرها در این روزها ناگهان تغییر رویه داد. او که به شدت مستبد بود و با هر نوع اعتراضی مقابله می‌کرد، به خاطر اختلافات ریشه‌ای که با عین‌الدوله داشت، بر آن شد تا از این فرصت برای براندازی او بهره ببرد. پس در قاموس دوستدار مردم و معترضان درآمده و از تبریز به دیگر شهرها تلگراف‌هایی فرستاد و از کوچندگان به قم حمایت کرد. این تلگراف‌ها باعث شد تا مردم سراسر ایران از رویدادهای پیش‌آمده آگاه شوند و آماده بزرگ‌ترین جنبش تاریخ معاصر باشند.

مدتی پس از آگاهی شهرستان‌ها از مهاجرت بزرگ تهرانی‌ها به قم و بسته شدن بازارها و تجمع مردم تهران در سفارت انگلیس، در هر شهری غریو مشروطه‌خواهی بلند شد. تلگراف‌های اعتراض‌آمیزی میان معترضان در تبریز با دربار مظفرالدین‌شاه رد و بدل شد و شاه دیگر کاملاً از پیریشانی اوضاع آگاه شده بود. شورش‌ها روزه‌روز بیشتر می‌شد و همه شهرها به دنبال تهران و تبریزی به پا خواسته بودند. سرانجام مظفرالدین‌شاه که تاج و تخت خود را در خطر می‌دید، به خواست مردم جامعه عمل پوشاند و عین‌الدوله را از نخست‌وزیری برکنار و مشیرالدوله - که آن روزها وزیر امور خارجه بود - را به جای او گماشت.

اما این جابجایی و نرمش شاه هم نتوانست شورش‌ها را فرو نشاند. پایتخت در تعطیلی کامل بود و تعداد بست‌نشینان در سفارت انگلیس به چهارده هزار تن رسیده و هر روز نیز بر شمار آنها افزوده می‌شد. در تبریز، قم و دیگر شهرها لفظ «مشروطه» و «مشروطه‌خواهی» بر زبان‌ها جاری بود. معترضان حاضر به بازگشت به تهران نبودند و بدقولی شاه در تأسیس عدالت‌خانه را دلیلی بر زیر پا گذاشتن دیگر تعهدات می‌دانستند. سرانجام در چهاردهم مرداد سال ۱۲۸۵ خورشیدی کوشش‌ها به بار نشست. شدت اعتراضات و یکپارچگی مردم در ستاندن مطالبات و حق و حقوق خود به چنان جایگاهی رسید که شاه کاملاً تسلیم شد و فرمان مشروطه را امضا کرد. با صدور قطعی فرمان مشروطه، معترضان متحصن در قم و مردمان بست‌نشین در سفارت انگلیس به تهران بازگشتند و صدور فرمان مشروطیت را جشن گرفتند.

پیروزی مشروطه و تشکیل مجلس شورای ملی

پس از صدور فرمان مشروطه توسط مظفرالدین شاه، بی درنگ تأسیس ساختمان مجلس و نوشتن نظام نامه انتخابات در تهران آغاز شد. ابتدا این کار تنها محدود به پایتخت بود و چندی بعد در شهرستان ها نیز حکم تأسیس نمایندگی مجلس شورای ملی ابلاغ شد. بدین گونه جنبش مشروطه در همه شهرها آشکار گشت. با همه دشمنی ها و کارشکنی ها، نهایتاً نمایندگان از بازرگانان و بزرگان و اعیان و شاهزادگان و روحانیون از شهرهای گوناگون معرفی شدند و مجلس آماده به کار شد. در گام نخست، نمایندگان به تدوین قانون اساسی پرداختند و در ۸ دی ماه ۱۲۸۵، آن را به امضای مظفرالدین شاه رسانده و تصویب کردند.

چهار روز پس از امضای قانون اساسی، مظفرالدین شاه درگذشت. با مرگ او، مشروطه نوپا وارد مرحله تازه ای می شد. طولی نکشید که محمدعلی میرزا پسر و ولیعهد مظفرالدین شاه از تبریز به تهران آمد و در ۲۸ دی ماه ۱۲۸۵ رسماً تاج گذاری کرده و با نام محمدعلی شاه بر تخت شاهی قجرها نشست.

مردم که به تازگی به پیروزی رسیده و در پی آرامش بودند، باید خود را برای روزهای سخت تری آماده می کردند. محمدعلی شاه مستبدتر از پدر بود. وی در همان آغاز راه علناً مخالفت خود را با مجلس نشان داد و در جشن تاج گذاری، هیچ یک از نمایندگان مردم را دعوت نکرد. از فردای تاج گذاری نیز بد اخلاقی های خود را آغاز کرد و شروع به کارشکنی و توطئه برای براندازی مجلس کرد.

نمایندگان نیز در این مدت بیکار نبودند. آنها که پیش‌تر در آغاز تأسیس مجلس با شتاب اقدام به نوشتن قانون اساسی کرده بودند، متوجه کمی‌ها و کاستی‌های بسیار در متن آن شدند. لذا شروع به بازنویسی کرده و مفصلاً مواردی را به نگارش درآوردند و با عنوان «متمم قانون اساسی» به امضای محمدعلی‌شاه رساندند و به متن اصلی الحاق کردند. این متمم که بسیار حجیم‌تر از متن پیشین بود، در واقع قانون اساسی اصلی بود و در مورد جزئیات حقوق مردم، تفکیک قوا، اصول مشروطیت و... توضیحات مبسوطی را ارائه می‌کرد. در روز امضای محمدعلی‌شاه بر متمم قانون اساسی، سوگند وفاداری شاه نیز انجام گرفت.

پس از به انجام رساندن متمم قانون اساسی و تصویب آن، نمایندگان مردم به اتفاق آیت‌الله طباطبایی و آیت‌الله بهبهانی جلساتی تشکیل داده و نامه‌هایی به محمدعلی‌شاه فرستادند تا یکی دیگر از خواسته‌هایشان که به امضای مظفرالدین‌شاه رسیده بود، یعنی برکناری موسیو نوز و کارگزاران بلژیکی گمرکات را به انجام برسانند. ولی محمدعلی‌شاه به این درخواست توجهی نشان نداد.

نمایندگان مجلس به اتفاق دو سید که تنها راه پیگیری مطالبات را در اعتراض می‌دیدند، در میدان بهارستان تهران تجمعی ترتیب داده و خروش کردند. همزمان در تبریز نیز مردم طغیان کردند و سر و صدا به راه انداختند. این اعتراض‌ها در چند شهر دیگر نیز به صورت پراکنده و نه چندان شدید انجام گرفت. شاه مدتی مقاومت کرد ولی هنگامی که دامنه اعتراضات را بسیار گسترده دید. برای پیشگیری از بدتر شدن اوضاع،

عقب‌نشینی کرد و وادار به برکناری موسیو نوز و همکاران بلژیکی او شد. این نخستین شکست رسمی محمدعلی‌شاه از مجلس و مشروطه بود. شاه با این شکست، کینه بیشتری از مجلس گرفت و برای ضربه زدن به مشروطه، به فکر فاصله انداختن میان مشروطه‌طلبان افتاد. از این‌روی، مدعی شد به دلیل واجب بودن شرعیات اسلام بر شاه و مردم، همه موظف هستند از این پس به جای واژه «مشروطه» از «مشروع» استفاده کنند. این عمل هوشمندانه باعث ایجاد یک شکاف عمیق میان «روشنفکران مشروطه» و «روحانیون سنتی» شد. محمدعلی‌شاه با این تدبیر می‌کوشید تا با دست گذاشتن بر نام اسلام، احساسات و سُّهش عمومی عوام را تحریک کرده و با پراکنده کردن تخم تفرقه میان مشروطه‌طلبان، جنبش را ساقط و چون گذشته، نظام استبدادی شاه رعیتی را برپا سازد.

با این ترفند، روحانیونی چون شیخ فضل‌الله نوری به همراه برخی از طلبه‌های پیرو او با کلام شاه همصدا شده و خواهان ایجاد مشروع به جای مشروطه شدند. همزمان، دسته دیگری از مشروطه‌خواهان که اکثراً از روشنفکران و تحصیل‌کردگان دارالفنون بودند نیز دچار کژروی شدند و بدون توجه به تعصبات دینی و مذهبی ایرانیان، خواهان اروپایی کردن سبک زندگی مردم شدند. این بحران‌ها و چند دستگی‌ها شکاف میان طرفداران مشروطه را بیشتر و بیشتر می‌کرد.

درست هنگامی که این اختلافات تشدید می‌شد، یک مشکل دیگر نیز دامن مشروطه را گرفت. برخی از نمایندگان مجلس کم‌کم دچار حرص و

آز شدند و از راه اصلی مشروطه که مردم‌داری و احقاق حقوق ملت بود منحرف شدند.

در این روزها، هنگامی که مشروطه‌طلبان سرگرم گروه‌بندی‌ها و اختلافات درونی بودند، شاه مدتی بود که اتابک را به ایران بازخوانده و بار دیگر امور کشور را به او محول کرده بود. اتابک موذیان سرگرم تفرقه‌پراکنی میان نمایندگان، علما و بزرگان مشروطه بود و با دسیسه و نیرنگ می‌کوشید تا شکاف میان مشروطه‌خواهان را بیشتر کند.

در این زمان با بیشتر شدن اختلاف میان مشروطه‌طلبان و انحراف برخی از نمایندگان بهانه‌ای به دست آمد تا «مجاهدان» و «آزادی‌خواهان» بخروشند.

مجاهدان دسته‌ای از مشروطه‌طلبان بودند که خود را سربازان و فدائیان مشروطه می‌دانستند و هسته مرکزی‌شان در تبریز بود اما به زودی در دیگر شهرها نیز گسترش یافتند. رهبری مجاهدان را «لوتی‌ها» برعهده داشتند. لوتی‌ها مردمی پاک‌سرشت بودند که با لقب «مشتی» (مشهدی) نیز شناخته می‌شدند و در ردیف عیاران و جوانمردان بودند و با زور بازو و کارد و قمه، بی‌باکانه با مستبدان روبرو می‌شدند و خواهان ستاندن حق پایمال شده ستم‌دیدگان از زورمندان بودند. از قدیم در تبریز، از این دست جماعت لوتی زیاد دیده می‌شد و هر کوی و محله برای خود لوتی‌هایی داشت. با اوج‌گیری مشروطه، اغلب این لوتی‌ها به دلیل شجاعت و نفوذی که در میان مردم داشتند به مشروطه‌خواهان پیوستند و کم‌کم هر کدام سردار گروهی از مجاهدان شدند.

یکی از این رهبران «ستارخان» بود، لوتی کوی محله‌ی امیرخیز. او پیش از مشروطه به جرم‌های مختلف و مقاومت در برابر دولت مرکزی، مدت‌ها متواری بود و بیرون از شهر زندگی می‌کرد. لیکن بعدها به شهر بازگشته و خرید و فروش اسب را پیشه کرده بود. ستارخان به همراه «باقرخان» - که سردسته مجاهدان کوی خیابان بود - از اصلی‌ترین معترضین به شاه و سیاست‌های مستبدانه او در آذربایجان بودند که جنگیدن را تنها راه پایان این اوضاع می‌دانستند.

در این روزها که نظم مشروطه با اختلافات شدید داخلی در شرف انفجار از درون بود، مجاهدان پیایی در حال سخترانی بودند و می‌کوشیدند برای نجات مشروطه، مردم را بر علیه محمدعلی‌شاه، روحانیون مشروعه‌خواه و روشنفکران دین‌ستیز بسیج کنند. به زودی آنها تبدیل به تنها گروهی شدند که حقیقتاً از مشروطه صیانت می‌کردند.

در این زمان که در آذربایجان و کمی بعد در دیگر شهرها مجاهدان در حال نیرومند شدن بودند، در تهران اتفاق مهمی پیش آمد. هنگامی که اتابک در حال بیرون آمدن از ساختمان مجلس در بهارستان بود، به ضرب ششلول جوانی معترض، کشته شد. این اتفاق کینه و دشمنی میان دولت مرکزی و مشروطه‌طلبان را بیشتر کرد. قریب به سه‌ماه، درباریان و طرفداران دولت که در بیم ترور شدن بودند، از سختگیری‌ها کاسته و مشروطه‌طلبان از این فرصت برای بازپایی نیروی خود بهره جستند. مجلس مدام از آزادی‌خواهان می‌خواست تا به خرید سلاح و تفنگ اهتمام ورزند.

در بیست و سوم آذرماه همان سال (۱۲۸۶ خورشیدی) محمدعلی‌شاه طی نقشه‌ای پنهانی، گروهی از ارادل محله سنگلج و

اوباش چاله میدان را به سوی بهارستان فرستاد. آنها کوشیدند تا با تیراندای و دشنام و عربده کشی به درون مجلس راه یابند ولی کامیاب نشدند زیرا نمایندگان بی درنگ درها را بستند و گروهی نیز به پشت بام رفته، به سوی اوباش تیراندازی کردند. این پدافند به موقع موجب عقب نشینی اوباش و گسیل یافتن آنها به سوی میدان توپخانه شد. چون این خبر در شهر پیچید، اراذل و اوباش گوشه و کنار تهران دسته دسته به میدان توپخانه آمدند. برخی از مردم و روحانیون طرفدار مشروعه نیز به آنها پیوسته و تحت حمایت سربازهای دولت و نیروهای قزاق تجمع کردند. کمی بعد دولت برای تجهیز اوباش توپ و اسلحه فرستاد.

همزمان، دوستداران و هواداران مشروطه نیز به بهارستان سرازیر شدند و در پیرامون ساختمان مجلس تجمع کردند. در هنگام شب نیز نمایندگان در مجلس مانده و مردم در پیرامون آن به تجمع ادامه دادند تا از دستگیر شدن نمایندگان و بزرگان مشروطه پیشگیری کنند. با این همه، بسیاری از فعالان و طرفداران مشروطه در آن شب دستگیر شدند. فردای آن روز همچنان بر شمار موافقان مشروطه در بهارستان و مخالفان مشروطه در میدان توپخانه افزوده می شد. از شهرهای پیرامون و نزدیک نیز مردم پیوسته به سوی مرکز تهران سرازیر می شدند. علیرغم دستوری که شاه مبنی بر بسته شدن تلگرافخانه داده بود تا هیچ خبری به شهرستانها نرسد، لیکن آن دسته از تلگرافچی هایی که طرفدار مشروطه بودند، پنهانی اخبار را منتشر می کردند. به زودی تمام شهرها از

رویدادهای پیش آمده در تهران آگاه شدند و سراسر کشور بار دیگر ملتهب شد.

در این هنگام در تبریز مجاهدان ابتکار عمل را به دست گرفته و در اقدامی هوشمندانه اعلام کردند:

«محمدعلی شاه با شکستن سوگند خود و یورش به نمایندگان ملت در مجلس، طبق قوانین مجلس باید از شاهی عزل شود».

این اقدام هوشمندانه به سرعت به وسیله سیم‌های تلگراف در سرتاسر ایران پیچید و مشروعیت پادشاهی محمدعلی شاه را به میزان زیادی کاست. طولی نکشید که خبر قیام سراسری شهرهای ایران به گوش شاه قاجار رسید. او که تاج و تخت خود را در خطر سقوط می‌دید، زبوانه پذیرفت که با مشروطه‌خواهان درون مذاکره شده و تمام خواسته‌های آنها را بی چون و چرا بپذیرد. با وجودی که مردم در سراسر ایران برکناری شاه را می‌خواستند، لیکن با گفتگوهایی که انجام گرفت و سوگندنامه‌ها و قراردادهایی که بسته شد، شاه در جایگاه خود باقی ماند اما توسط مجلس، خطوط قرمزی برای او در نظر گرفته شد.

این رویداد بسیار مهم، با پیروزی قاطع آزادی‌خواهان و مشروطه‌خواهان به پایان رسید. کسانی که از شاه حمایت کرده و در میدان توپخانه تجمع کرده بودند رسوا شدند و سرکردگان اوباش نیز به خواست مجلس، دستگیر و به کیفر رسیدند.

شاه از این پس اختیارات چندانی نداشت و همه چیز به خواست مشروطه‌طلبان و مجلس پیش می‌رفت. اوضاع تا سه ماه آرام بود و جز

چند رویداد نه چندان مهم، اتفاق خاصی پیش نیامد. اما محمدعلی‌شاه همچنان در پی یافتن راهی بود تا قدرت گذشته خود را با براندازی مجلس به دست آورد.

این موقعیت در روز هشتم اسفند ۱۲۸۶ خورشیدی به دست آمد. در این روز محمدعلی‌شاه برای گردش به سوی دوشان‌تپه روان شد. درباریان و نگهبانان و چندین کالسکه نیز در پیش و پس او می‌رفتند. چند دقیقه‌ای پس از حرکت شاه، ناگهان از گوشه‌ای نامشخص، نارنجکی پرتاب شد که باعث شد تا دو تن از نزدیکان شاه کشته شده و چند تن دیگر زخمی شوند. هنوز هیاهوی انفجار نخستین نخواستین نخواستیده بود که یک نارنجک دیگر نیز کمی دورتر منفجر شد.

سربازان با شتاب، شاه را به کاخ بازگرداندند و به دستور او، مشروح این رویداد به سرعت به تمام شهرها تلگراف شد. شاه در تلاش بود تا این اقدام به ترور را برای ضربه زدن به مشروطه‌خواهان، مورد دستاویز قرار دهد.

پس از این اتفاق، سرانجام این سال پرماجرا با دو رویداد دیگر، یکی جنگ و خونریزی در شیراز و دیگری سرکوب برخی از دشمنان مشروطه در ورامین، به پایان رسید.

سال ۱۲۸۷ خورشیدی در حالی آغاز شد که تنش‌های گذشته به شدت باعث ضعف حکومت مرکزی و ناتوانی دولت در برقراری امنیت کشور شده بود. در تبریز و چند شهر دیگر، ناامنی به شدت افزایش یافته بود. در اطراف تهران راهزنان بیشتر شدند و درون شهر نیز جولانگاه اوباش شده بود.

محمدعلی شاه در ظاهر با مجلس در همکاری بود اما در نهان همچنان آهنگ نابودی مشروطه و مجلس را در دل می‌پروراند. در سال جدید، افزون بر ادامه روند دور شدن روحانیون مشروطه‌خواه از بدنه مشروطه، حمایت آشکار روسیه از قاجارها نیز باعث پُردلی و جسارت محمدعلی شاه شد و کم‌کم او را آماده مبارزه دیگری برای براندازی مجلس و مشروطه می‌کرد.

به توپ بستن مجلس و آغاز استبداد صغیر

پنج‌شنبه چهاردهم خرداد ۱۲۸۷، اوضاع تهران به شدت غیرعادی بود. در ساعات اولیه بامداد، محمدعلی‌شاه با شماری از سربازان و نزدیکانش از شهر بیرون رفت و در باغشاه پنهان شد. ساعت ۳۰: ۸ صبح، تهران پر از قشون شاه و نیروهای قزاق بود. در هر گوشه از پایتخت، دسته‌ای از سربازان مشغول عربده‌کشی، «بگیر و بند» و شلیک تیرهایی بودند. در برخی از محله‌ها سربازان به صورت پراکنده اقدام به ستاندن سلاح و تفنگ از مردم می‌کردند. از سوی دیگر، به دستور شاه قاجار، دسته‌ای از مزدوران، سیم‌های تلگراف را پاره کرد تا خبری به شهرهای دیگر منتقل نشود. در آن روز درگیری و اتفاق دیگری پیش نیامد، لیکن تا دو هفته، اوضاع تهران همین‌گونه دنبال شده و نیروهای قزاق به فرماندهی «کلنل لیاخوف روس»، به صورت شبانه‌روزی در شهر مستقر و حکومت نظامی در پایتخت برقرار بود. هر روز نیز تعداد بیشتری توپ و سرباز پیرامون مجلس و مدرسه سپهسالار - که مقر اصلی مشروطه‌طلبان بود - افزوده می‌شد.

در روز دوشنبه اول تیرماه، بیانیه‌ای با نام «راه نجات» از طرف محمدعلی‌شاه منتشر شد. در این بیانیه شاه مدعی شده بود که «همیشه از حامیان اصلی مشروطه بوده اما امروز که می‌بیند مجلس به دست ناهلان افتاده و روحانیون از صحنه خارج شده‌اند، نگران آینده کشور است و ادامه این روند را به صلاح مملکت نمی‌داند». در ادامه نیز تهدید کرد که «با هر گونه مخالفین با تصمیم آتی، برخورد خواهد شد». سپس

سیم تلگراف‌خانه را موقتاً ترمیم کرده و این بیانیه را به همه شهرهای ایران فرستادند.

آیت‌الله طباطبایی و بهبهانی که جنگ را نزدیک و مشروطه را در خطر می‌دیدند، بار دیگر کوشیدند تا رهبری مشروطه را در دست بگیرند. دو سید در پیامی مفصل، رویدادهای روزهای اخیر پایتخت از جمله حکومت نظامی، قطع تلگراف‌خانه، آماده‌باش نیروهای قزاق و تجهیز اوباش را تلاش محمدعلی‌شاه برای براندازی مشروطه عنوان کنند. لیکن چون سیم تلگراف تهران به دست حکومت معیوب شده بود، دو تن از مجاهدان گیلانی را به سوی قزوین فرستادند و از طریق تلگراف‌خانه قزوین، پیام را به سراسر ایران مخابره کردند. این اقدام مؤثر واقع شد. در چند شهر از جمله در رشت، مردم به شدت خروشیدند. در تبریز مجاهدان هم‌پیمان شدند که تا پای جان در برابر شاه و سربازان و قوای قزاق بایستند و از مشروطه و مجلس نگهداری کنند. آنها به تمام شهرها تلگراف زده و محمدعلی‌شاه را به جرم زیر پا گذاشتن سوگند و جنگ با مشروطه، خائن نامیدند و سراسر ایران را برای نبرد بزرگ آماده کردند.

در تهران، آزادی‌خواهان در مسجد سپهسالار و میدان بهارستان گرد آمده بودند. رهبران و بزرگان مشروطه خود را برای نبرد آماده می‌کردند. از نجف نیز فتواهایی برای الزام در نگهداری مشروطه فرستاده شد که نقش بسیار مهمی در جنبش مردمی داشت.

شاه در روز یکم تیرماه تلگرافی به تمام شهرها فرستاد:

«این مجلس برخلاف مشروطیت است. هرکس مِنْ بَعْدِ از فرمایشات ما تجاوز کند، مورد تنبیه سختی قرار می‌گیرد».

این پیغام شاه در واقع اعلام جنگ رسمی به مجلس و آزادی خواهان بود. فردای آن روز؛ سه شنبه دوم تیرماه، جنگ آغاز شد. در یک سو سربازان شاه و قوای قزاق به فرماندهی لیاخوف و در سوی دیگر مردم و مجاهدان قرار داشتند. دست مردم خالی و حکومت مجهز به انواع سلاح بود. با رشادتهای مردم، جنگ کمابیش به صورت برابر پیش می رفت، ولی مشخص بود که به دلیل برتری نظامی، بخت نیروهای قزاق و قشون شاه بیشتر است. از سوی دیگر، مجاهدان و آزادی خواهان دیگر نقاط ایران نیز همزمان سرگرم جنگ با قشون دولتی در شهر خود شدند و همین باعث شد تا امکان گسیل یافتن آنها به تهران برای یاری رساندن به مجلس و مشروطه، وجود نداشته باشد و مجلس بی پناه مانده بود. نهایتاً سلاح های آتشین نیروهای حکومتی، زمینه پیروزی آنها را فراهم کرد. مجلس به توپ بسته شد. نمایندگان گریختند و ساختمان مجلس به همراه خانه های پیرامون مورد تاراج سربازان قرار گرفت. با انهدام مجلس، ظاهراً بنای مشروطه کاملاً برچیده شد. لیاخوف در تهران حکومت نظامی برپا کرد. بزرگان مشروطه و نمایندگان مردم دستگیر و به زندان و تبعید محکوم شدند. در چند شهر دیگر نیز حکومت با خشونت مردم را مجبور به باز کردن بازارها و دکان ها کرد و با بی رحمی به سرکوب مشروطه خواهان در تمام کشور پرداخت. با این حال در برخی از شهرستان ها هنوز آزادی خواهان سرگرم مبارزه با نیروهای دولتی بودند و به ویژه مجاهدان آذربایجان برای احیای مشروطه، به شدت دلاوری می کردند.

ستارخان و احیای مشروطه

همزمان با آغاز جنگ در تهران، در برخی از شهرستان‌ها نیز آتش جنگ شعله‌ور گردید و آزادی‌خواهان سرگرم دفاع از مشروطه بودند. در این میان، تبریز مهمترین شهری بود که همگام با تهران به شدت در حال مبارزه با دیکتاتوری محمدعلی‌شاه بود. مجاهدان در مغازه‌ها و جاهای استوار سنگر گرفته و به سختی با قشون حکومتی می‌جنگیدند. در هنگام غروب، خبر پیروزی حکومت و سقوط ساختمان تهران، در تبریز منتشر شد و در پی آن موجی از نومییدی شهر را فرا گرفت. با این همه، مجاهدان از پایداری باز نایستادند و جنگ را به رهبری ستارخان، باقرخان و دیگر لوتیان در هر کوی و برزن دنبال می‌کردند.

چند روزی چنین سپری شد و مجاهدان همچنان با امید به درخواستن دوباره آزادی‌خواهان تهران، در حال مقاومت و نبرد با قشون شاه قاجار بودند. ولی با آگاهی از سرنگونی قطعی مشروطه تهران، رفته‌رفته هر گروه تفنگ را بر زمین گذاشته؛ یا تسلیم می‌شدند و یا گریزان. سرانجام دیری نپایید که تمام مجاهدان از جنگ دست کشیده و شکست را پذیرفتند؛ «مگر ستارخان».

او آخرین نفری بود که با سرنگونی‌اش، بساط مشروطه تمام و کمال برچیده می‌شد. با وجود سربازان و یاوران کمی که برایش مانده بود اما همچنان در کوی امیرخیز جانانه مقاومت می‌کرد. طی روزهای آینده، در کمال ناباوری نه تنها مواضع ستارخان شکسته نشد که پیروزی‌هایی نیز به دست آورد. کسی باور نمی‌کرد او با یاران اندکش از مشروطه سقوط

کرده که از تمام ایران رخت بر بسته و در امیرخیز آخرین نفس‌هایش را می‌کشید، چنین پاسداری کند.

کم‌کم آوازه این مقاومت شگفت‌انگیز در سرتاسر آذربایجان - و کمی بعد در همه ایران - پیچید. با رشادت‌های ستارخان و نامه محرّکی که او به باقرخان نوشت و وی را به پایداری فرا خواند؛ طولی نکشید که بیشتر لوتیان و مجاهدان تبریزی و قفقازی که پیش‌تر تسلیم شده بودند، بار دیگر تفنگ‌ها را برداشته و به سوی امیرخیز سرازیر شدند و تحت فرماندهی ستارخان، مبارزه را از سر گرفتند. بدین‌گونه تبریز و - کمی بعد سراسر آذربایجان - با دلاوری ستارخان، به مهمترین پایگاهی تبدیل شد که یکپارچه در مقابل نیروهای محمدعلی‌شاه مبارزه می‌کرد. هر روز مجاهدان آذربایجان به پیروزی‌های چشمگیری دست می‌یافتند و نقشه‌های ترور ستارخان که از سوی گماشتگان شاه دنبال می‌شد نیز بی‌نتیجه ماند.

شگفت‌آور آن بود که حالا دیگر همه چیز در میدان جنگ خلاصه نمی‌شد. خبر پیروزی‌هایی مجاهدان تبریزی در سراسر آسیا و اروپا پیچید. بسیاری از ایرانیان مهاجر که در هند و ترکیه می‌زیستند، برای پاسداری از خاک میهن به سوی تبریز روانه شدند. همچنین انجمن‌هایی برای گردآوری اعانه، پول و تسلیحات در ترکیه و بعدها در دیگر کشورهای همسایه مرزهای غربی ایران، تشکیل شده و به یاری مجاهدان پرداختند.

مراجع تقلید و علمای نجف نیز در جهت همکاری با مجاهدان تلگراف‌هایی فرستادند که نقش بسیار مؤثری از سرازیر شدن مردم به سوی مجاهدان و ایستادگی تمام‌قد در برابر قشون محمدعلی‌شاه را در

پی داشت. آنها طی فتواهایی که پیوسته به تبریز، تهران و دیگر شهرها تلگراف می‌کردند، «جنگ با قشون شاه را واجب و یاری دادن به او را حرام»، «همراهی با حکومت و جنگ با مشروطه‌خواهان را به منزله پیروی از یزیدابن معاویه» و «بستن راه خواروبار به روی تبریز را چون بستن آب فرات بر سیدالشهدا» عنوان کردند. این فتواها بسیاری از مردم را که در تردید بودند؛ به همراه بخشی از سربازان قشون شاه، به سوی مجاهدان سرازیر کرد.

شاه که در این مدت به هر حربه‌ای برای سرکوب این آخرین سنگر بازمانده از مشروطه دست یازیده و ناکام مانده بود، عین‌الدوله (صدارالاعظم پیشین قجرها و دشمن سرسخت مشروطه) را مسئول برچیدن آشوب تبریز کرد و به سوی آذربایجان فرستاد.

هنگامی که عین‌الدوله به آذربایجان رسید؛ در حالی که جنگ‌های پراکنده میان مجاهدان و قشون شاه در گوشه و کنار دنبال می‌شد، نمایندگان فرستاد و کوشید تا رایزنی کرده و با نیرنگ، مجاهدان را آرام کند. همانگونه که پیش‌بینی می‌شد، مذاکرات در همان آغاز راه به شکست انجامید و جنگ با جدیت بیشتری دنبال شد.

چهارماه پس از به توپ بستن مجلس توسط لیاخوف در تهران، مشروطه‌خواهان در تبریز با فرماندهی ستارخان همچنان به مبارزه ادامه می‌دادند. در این زمان «انجمن تبریز» عملاً به جای «مجلس شورای ملی تهران» فعالیت می‌کرد. اعتبار شاه به هیچ رسیده بود و مجاهدان با حمایت بزرگان مشروطه و ملت ایران سلطنت محمدعلی‌شاه را غیرقانونی دانسته و برای براندازی آن می‌کوشیدند.

عین‌الدوله پس از شکست‌های بزرگی که از مجاهدان دریافت کرد، از میدان گریخته و تا اندازه‌ای که آسیب کمتری را متحمل شود از شهر دور شد. مجاهدان نیز یکی‌یکی شهرها و روستاهای آذربایجان را از قشون شاه تهی می‌کردند. به زودی همه آذربایجان و پیرامون آن، در دست مجاهدان افتاد. در این زمان مجاهدان رشت در شمال و آزادی‌خواهان بختیاری و اصفهانی در جنوب ایران نیز به خروش پرداخته و روزه‌روز نیرومندتر می‌شدند.

محمدعلی‌شاه که سلطنت و موقعیت خود را در خطر می‌دید، کلنل لیاخوف را با دسته‌ای از سربازان قزاق و همراهی شش عراده توپ، برای یاری عین‌الدوله فرستاد. او می‌اندیشید همان‌گونه که با حمایت آتش توپخانه‌اش مجلس و مشروطه‌طلبان تهران را سرکوب کرده بود، آذربایجان را نیز تسلیم خواهد کرد.

با رسیدن قشون لیاخوف به آذربایجان، مجاهدان که انتظار آنها را می‌کشیدند، به سرعت نبرد را آغاز کردند و به آسانی قزاق‌ها را درهم شکستند. هنگامی که خبر این شکست به محمدعلی‌شاه رسید، سخت پریشان شد و دستور داد تا قشون بیشتری به یاری لیاخوف بفرستند. از سوی دیگر نیز دست به دامن تزار روسیه، «نیکلای دوم» شد و از او درخواست یآوری کرد.

از این‌پس نیروهای دولتی که توان مقابله با مجاهدان را نداشتند، آذربایجان را محاصره کردند و جلوی ورود خواروبار به شهر را گرفتند. مجاهدان با وجود همه پیروزی‌هایی که به دست آورده بودند اما به دلیل قرار گرفتن در حصر و تنگنا، رو به انحطاط نهادند.

به تدریج با تداوم محاصره، گرسنگی در شهر پدیدار شد. با افزایش قحطی، کنسول‌های روس و انگلیس مستقیماً از شاه درخواست کردند تا راه درون شدن خواروبار و آذوقه به شهر را بگشاید. شاه که پیروزی نهایی بر مجاهدان و تسلیم شدن آنها را تنها در تداوم محاصره می‌دید، این درخواست‌ها را رد کرد. سرانجام دولت روس که همواره به دنبال راه‌هایی برای جدا کردن بخش‌های بیشتری از خاک ایران بود، به بهانه حمایت از اتباع بیگانه و شهروندان روس ساکن در تبریز، بی‌درنگ نیروهای خود را به سوی آذربایجان فرستاد.

سقوط شهر حتمی بود. مجاهدان در کنار از دست دادن مشروطه، با نزدیک شدن قشون روس به پشت جلفا، کشور را نیز در خطر اشغال می‌دیدند. ناگزیر با ناامیدی و فروتنی به شاه تلگرافی زده و از همه خواسته‌های خود دست کشیدند:

«شاه به جای پدر و توده به جای فرزندانست، اگر رنجشی
 میان پدر و فرزندان رخ دهد نباید همسایگان پا به میان
 بگذارند. ما هر چه می‌خواستیم از آن در می‌گذریم و شهر را به
 اعلی‌حضرت می‌سپاریم، هر رفتاری با ما می‌خواهند بکنند و
 تنها می‌خواهیم اعلی‌حضرت بی‌درنگ دستور دهند راه
 خواربار باز شود و جایی برای گذشتن سپاهیان روس به خاک
 ایران نماند».

شاه چندی در اندیشه بود و پس از رای‌زنی با نزدیکانش سرانجام پیشنهاد مجاهدان را پذیرفته، تلگرافی به عین‌الدوله فرستاده و دستور آتش‌بس و گشودن راه‌ها را داد. اما بسیار دیر شده بود. در همان هنگام که

سیم تلگراف تهران این پیام‌ها را می‌رسانید، سیم جلفا پیام دیگری آورد: «سپاهیان روس از پُل گذشتند».

و سپس دیری نپایید که تلگرافی از مجاهدان به تهران فرستاده شد:

«سپاهیان روس تاکنون ۳۵۰ تن را کشته‌اند و این سرانجام

نادانی چند تن مملکت خراب‌کن است».

با اشغال آذربایجان به دست روس‌ها، ستارخان و باقرخان به سفارت عثمانی پناه بردند و مشروطه در تبریز به سردی گرایید. اما ماه‌ها مقاومت مجاهدان آذربایجان، باعث تحریک و احیای جنبش در دیگر شهرها شده بود. کمی بعد از اشغال آذربایجان، باختیانوف کنسول روس از ستارخان خواست تا پرچم روسیه را بر سردر خانه خود نصب کند تا مورد تجاوز سربازان روس قرار نگیرد. ستارخان پاسخ داد: «جناب کنسول! من می‌خواهم هفت دولت زیر سایه بیرق ایران باشد، شما می‌گویید من بروم زیر بیرق روس؟ هرگز چنین کاری نخواهم کرد».

فتح تهران، برکناری محمدعلی شاه و پیروزی نهایی مشروطه

همان گونه که پیش تر گفته شد، در روزهایی که تبریز در محاصره نیروهای عین الدوله درآمده و رو به انحطاط نهاده بود، مجاهدان رشت که در گیلان روزبه روز نیرومندتر می شدند، پرچم مشروطه را در دست گرفتند. «یپرم خان ارمنی» که پیش تر سابقه مبارزه علیه دولت عثمانی و احقاق حقوق ارمنیان در ارمنستان غربی را داشته و مدتی نیز اسیر و در تبعید روس ها بود؛ در گیلان به تشکیل حزبی پرداخت و به همراه برخی از جوانان گیلکی و ارمنی، توانست در مدت زمان کوتاهی به پیروزی های بزرگ دست یابد.

در این زمان به درخواست یپرم خان، «محمدولی خان تنکابنی» ملقب به «سپهدار اعظم» و حاکم پیشین تنکابن - که با اوج گرفتن مشروطه از دستگاه قاجاری بیرون آمده و در صف مشروطه طلبان قرار گرفته بود - به رشت بازگشت و رهبری قیام را در دست گرفت. در نخستین گام، مجاهدان حاکم رشت را کشتند و دیری نپایید که بر سرتاسر گیلان مسلط شدند.

آگاهی این پیروزی در همه شهرها پیچید. بر توده و عوام آشکار شد که تنها تبریز نیست که می تواند در برابر قشون شاه بایستد، بل در هر گوشه و کناری با سازماندهی و برنامه ریزی گسترده می توان حکومت را زمین گیر کرد. در این هنگام باز هم ستارخان و باقرخان نفوذ خود در میان تمام اقشار ایران زمین را با فرستادن تلگراف های شورانگیزی به گیلان و دیگر شهرها نشان دادند. این تلگراف ها موجب برانگیختن

احساسات و افزایش روحیه مجاهدان گیلان و سپس بیداری بزرگ مشروطه در سراسر ایران شدند.

در نیمه دی ماه ۱۲۸۷ و همزمان با پیروزی‌های مجاهدان رشت؛ در اصفهان نیز آزادی‌خواهان بختیاری طی شورش‌هایی توانستند کنترل شهر اصفهان را در دست بگیرند. با رسیدن این خبر به تهران گروهی از مشروطه‌خواهان تهرانی به اصفهان گسیل یافتند تا از «سردار اسعد بختیاری» بخواهند رهبری مشروطه را در دست بگیرد.

«سردار اسعد» پسر «حسین‌قلی‌خان ایلخانی» حاکم ایل بختیاری بود. او مدتی از زندگی خود را در هند، مصر، مکه و شهرهای گوناگون اروپا گذرانده و در هنگام جنبش‌های مشروطه با هدف آزادسازی ایران، از پاریس به زادگاه خود بازگشته بود.

مدتی پس از درخواست مشروطه‌خواهان تهرانی از سردار اسعد؛ اهالی اصفهان و شهرهای پیرامون به همراه بزرگان ایل قشقایی نیز درخواست‌هایی به او دادند و با او پیمان همکاری بستند. اسعد رسماً به فرماندهی کل نیروهای بختیاری و اصفهانی مشروطه‌خواه منسوب شد.

او در گام نخست اقدام به سازماندهی نیروهایش کرد و کمی بعد با قشونی منظم به سوی تهران حرکت کرد.

همزمان با حرکت اردوی جنوب به سوی تهران، مجاهدان رشت نیز به فرماندهی سپهدار اعظم در حال نزدیک شدن به پایتخت بودند. اینان به چنان قدرتی دست یافته بودند که در گذرای رسیدن به تهران؛ در عرض یک روز قزوین را- که در دست سپاهیان روس بود- تصرف کرده و کنترل آن را دست گرفتند.

با آگاه شدن سپهدار اعظم از حرکت نیروهای جنوب به سوی تهران و با درخواست پیرم خان، او چندی نیروهای خود را در کرج نگه داشته و جنگ با پایتخت را به تعویق انداخت تا زمانی که اردوی جنوب به آنجا رسید. در این زمان دو لشکر شمال و جنوب به یکدیگر ملحق شدند و این نیروی عظیم به فرماندهی سردار اسعد بختیاری و سپهدار اعظم تنکابنی به سوی تهران یورش برد.

در تهران، محمدعلی شاه دروازه‌های شهر را به توپ مجهز کرده و به وسیله هشت هزار قشون و توپخانه سنگین و هزاران ارادل و اوباشی که از گوشه و کنار شهر گرد آورده بود، پایتخت را به دژ مستحکمی تبدیل کرده بود.

اردوی بزرگ مشروطه و قشون محمدعلی شاه در پشت دروازه‌های تهران به نبرد پرداختند. در آغاز، قشون دولتی از تمام دروازه‌های شهر به سختی محافظت می‌کردند و اجازه درون شدن اردوی مشروطه را نمی‌دادند. اما سرانجام در ۲۲ تیرماه ۱۲۸۸، دروازه بهجت‌آباد گشوده شد و مجاهدان توانستند وارد شهر بشوند. عملاً پایتخت سقوط کرده بود. با این همه درگیری‌های پراکنده به مدت سه روز در محله‌های مختلف دنبال شد. در هر گوشه، مشروطه‌خواهان به پیروزی‌هایی دست یافتند و یکی‌یکی مناطق استراتژیک را تحت کنترل خود درآوردند. در ۲۵ تیر پایتخت به‌طور کامل در دست اردوی مشروطه افتاد و محمدعلی شاه گریخته و در سفارت روسیه پناه گرفت.

فردای آن روز بی‌درنگ جلسه‌ای با حضور نمایندگان مجلس، سرداران قشون ملی، حامیان سرشناس مشروطه و برخی از تجار و

شاهزادگان در بهارستان انجام گرفت. به اتفاق آراء، محمدعلی شاه از پادشاهی خلع شد و پسرش «احمد میرزا» با نام «احمدشاه» به جای او بر تخت نشست.

محمدعلی شاه به روسیه تبعید شد و مجلس مقرر۱ ماهانه‌ای برای او در نظر گرفت. اما چندی بعد که کوشش نافرجامی برای بازگشت به ایران و جنگ با مشروطه‌خواهان را اتخاذ کرد، همین مقرر۱ را نیز از دست داد.

در روز ۲۴ آبان ۱۲۸۸ مجلس شورای ملی دوم آغاز به کار کرد و جشن ملی در سراسر ایران برگزار شد.

پس از پیروزی بزرگ مشروطه، اوضاع در تهران و دیگر شهرها دگرگون شد. ولی در تبریز همچنان روس‌ها بر امور مسلط بودند و مجاهدان تبریز نیز در خاموشی به سر می‌بردند. به خواست مردم و مشروطه‌خواهان که پیروزی مشروطه را به حق، با نام ستارخان می‌شناختند؛ ستارخان و باقرخان به همراه گروهی از مجاهدان، آذربایجان را ترک کرده و به سوی تهران گسیل یافتند.

در شهرهای میانه، زنجان، قزوین و کرج استقبال باشکوهی از این دو قهرمان به عمل آمد. مردمان بی‌شماری در مسیر حرکت قهرمانان و رهبران اصلی مشروطه، «سردار ملی ستارخان» و «سالار ملی باقرخان» آمده و به شادمانی می‌پرداختند.

با درون شدن این دو به تهران، نیمی از شهر برای استقبال از آنها در منطقه مهرآباد گرد آمدند. خیابان‌ها آراسته و هلهله شادی از ورود

ستارخان در تمام شهر طنین انداز شد. آن شب سراسر تهران در جشن و سرور و شادی بود.

بدین گونه جنبش مشروطه که از زمان ناصرالدین شاه بر زبان ها افتاده بود سرانجام با یکپارچگی و یکدلی ملت ایران به پیروزی نهایی رسید و آغازگر فصلی تازه در تاریخ ایران زمین گردید.

پایان

کتابنامه

- کسروی، احمد؛ «تاریخ مشروطه ایران»، نوبت سیزدهم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- آبراهامیان، یرواند؛ «ایران بین دو انقلاب»، ترجمه گل محمدی، تهران: نشر نی، ۱۳۹۲.
- آدمیت، فریدون؛ «ایدئولوژی انقلاب مشروطه»، نوبت دوم، سوئد: کانون کتاب ایران، ۱۹۸۵ م.
- حائری، عبدالهادی؛ «تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق»، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱.
- نامور، وحید؛ «تاریخ انقلاب مشروطیت»، تهران: چاپار، ۱۳۵۸.



انشارات آردن

www.arvannashr.ir

خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین

خیابان نظری، پلاک ۱۰۵ واحد ۳

تلفن: ۵۱-۶۶۹۶۲۸۵۰